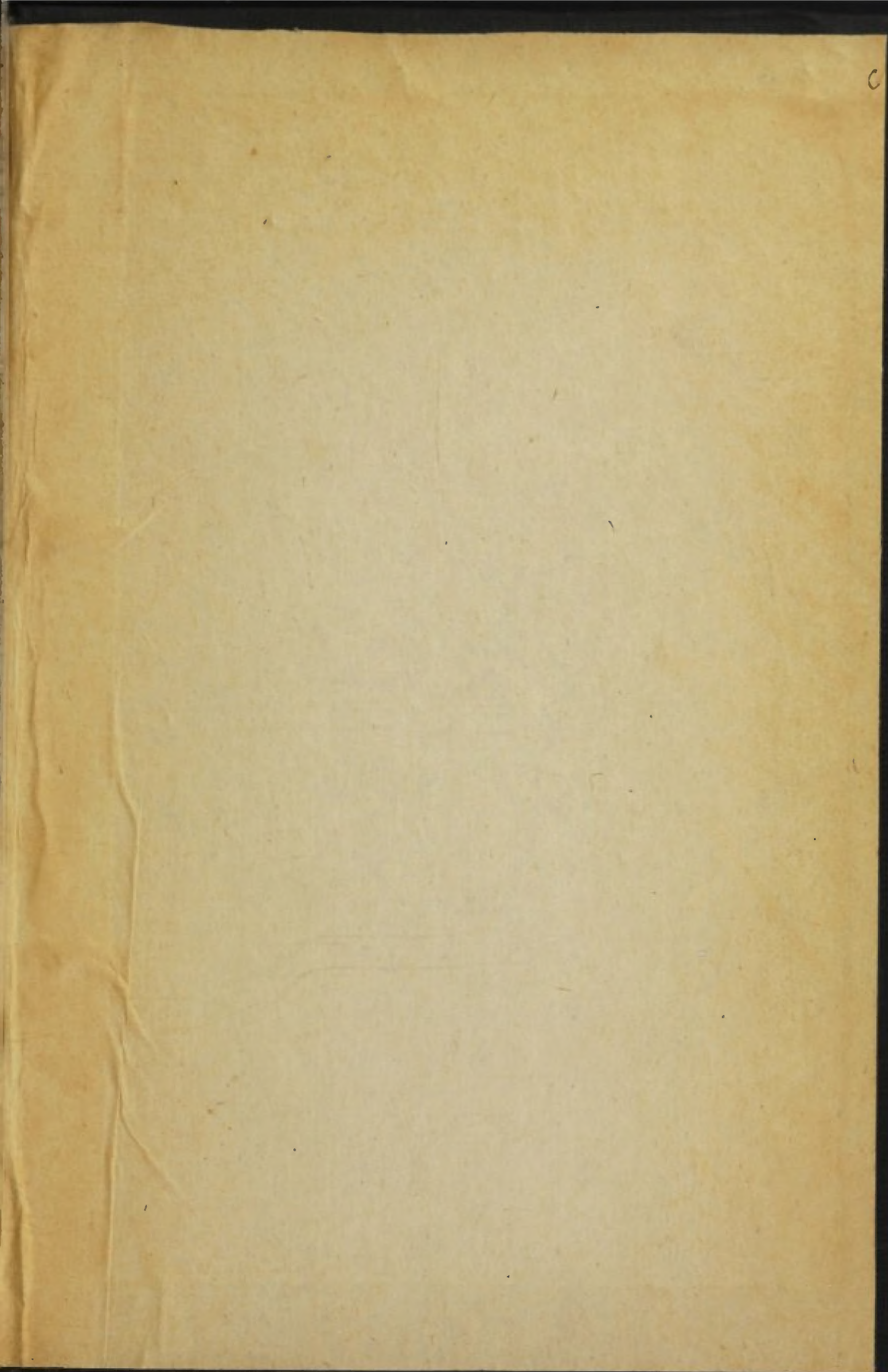
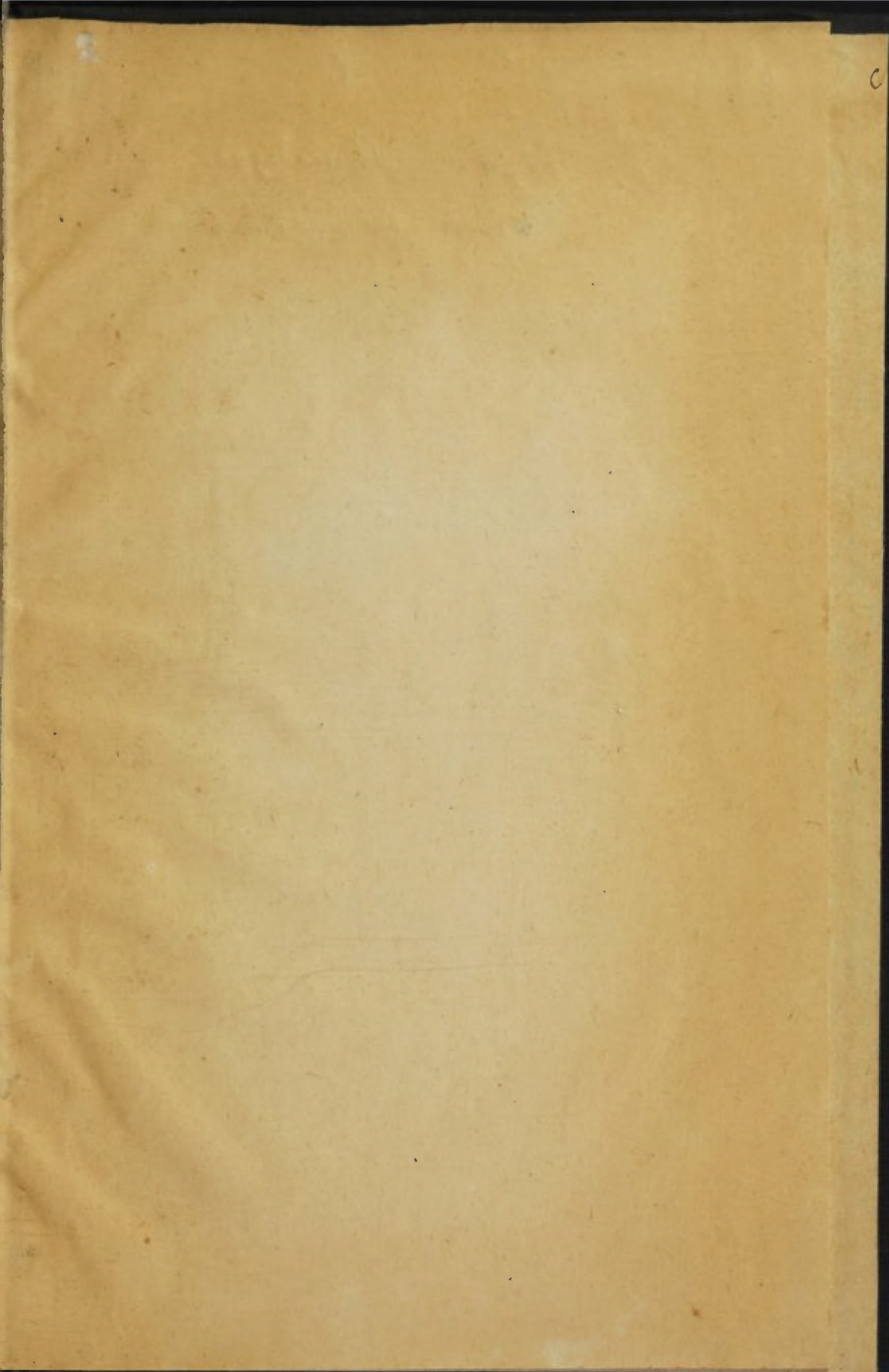


119

Tarkībāt-i-Aḥmadiyya.
(Arabic Grammar).



رساله ترکیبات [illegible]

١١٩

Lucknow
21/X/21
W.1

چند مسائل فقهیه معضله

أيمسح المريض أذنيه — دو گوش
أيحل الطوف في الربيع — عائد ۱۲ — بدر خود ۱۲
أيجب الغسل على من أمنى — فرود آید بمنی ۱۲

أيتيمم على رأس الكلب — پوست سمور ۱۲
ما تقول في ثمين صلى وعليه بارزة — گروه خران وحشی ۱۲
أيجوز للحاج أن يعتمر — از اعتمار عمامه بستن ۱۲

ما تقول في ميتة الكافر — زن یا دختر [illegible]
أيعزر الرجل اباه — التعزير التعظيم والنصرة ۱۲
ما تقول في من أفقر أخاه — عاریه داد ناقه برای سواری ۱۲

أيجوز أن يكون الحاكم ظالما — که ... باشد ۱۲ — کسی که بوشید شیر را قبل از آنکه ... شود ۱۲

رساله ترکیبات جهلکانه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از شکر و سپاس بیشمار بدرگاه قادر دادار و صلوة و درود افزون از حد و حصار
بجناب رسول مختار و آل اطهار و اصحاب کبار و صغار چنین میگوید احمد علی بن محمد جلیل جونپوری عفی عنه الله بما
العزیز الغفار که ترکیباتی چند که مضمونش هم در زبان عربی پیداست و هم در زبان هندی یا فارسی
آشکار در خاطر این ناچیز مقدار در اثنای تعلیم برخوردار کامگار فضل علی اوصله الله بمراتب العلماء
الابرار بهم رسیده پس آنها را با ترکیب و معانی بترتیب حروف هجا جمع نموده و بترکیبات احمدیه
موسوم کرده بطریق یادگار بر صفحهٔ اظهار نمودار ساخت در سنه سیزده صد و [illegible] و الله
میسر الاعسار و للعیوب ستار و للذنوب غفار باب الالف آوی شاه ترکیبش چنین است
که آوی فعل ماضی است از ایواء که بمعنی جای دادن است که در اصل آوی بود بروزن اکرم و جنس
او مهموز فا و لفیف مقرون است پس قاعده یافتند که یا متحرک و ما قبل او مفتوح لهذا آن
یا را بالف بدل کردند و در همزه که فا کلمه است قاعده آمن جاری کردند آوی شد
و شاه در اصل شاه بها ضمیر غایب بود حالا بسبب وقف ها گردید و در آوی ضمیر واحد مذکر غایب
پوشیده است پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه گشت و شاه مفعول به او است و معنی آن در زبان
عربی چنین است که جا داد آن یک شخص غایب او را و معنی زبان هندی یا [illegible] این است
که [illegible] یاد [illegible] از [illegible] ترکیبش این است که ا همزه استفهام است و [illegible] صیغه
واحد مذکر غایب فعل ماضی است که در رسم خط او خلاف واقع شد چرا که ناقص یائی است

پس پیدا نیست که یای تحتانیه نوشته شدی و در اصل یرعی بود که بقاعده سابقه یا بالف مبدل گردید و مشتق از
ارعی است بمعنی دوانیدن و چرانیدن و نوشتن نون آخر قافیه است و یای تحتانیه برای واحد متکلم است که مفعول به او است
و ناء فاعل فعل است مضاف بسوی راد که بمعنی توشه راه است و مراد از آن وجه معیشت است و یای تحتانیه
دیگر هم برای واحد متکلم است که مضاف الیه لفظ راد است پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه گردید و معنیش
در زبان عربی این است که ای یار دور انداخت مرا از وطن و عالم گردش داد مال وجه معیشت من بغیر تحصیل
وجه معیشت آنچنان مرا از موطن و مسکن خود دور انداخت و در زبان هندی معنیش برطا است برا و آن چنین است
که ارمانی و آن در زبان هندی از اسمای نسوان است بالزادی است یعنی فاحشه و قحبه است املی
پیر عام ترکیبش چنین است که املی صیغه مونث امر حاضر است از ملاء یملاء من باب فتح یفتح که مصدرش
ملاء است بمعنی پر کردن و در او ضمیر مونث حاضر فاعل فعل است و پیر بمعنی چاه مفعول به اوست و عام
که مقابل خاص است مضاف الیه لفظ پیر است پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه شد و معنیش در زبان عربی
این است که پر کن تو یک زن چاه مردم عام را و در زبان هندی باندک تغیر لهجه املی تمر هندی یعنی
را گویند و پیر کنار را و عام انبه را که هر سه میوه ملک هند است   باب البابا موخذه
بُل مارث ترکیبش چنین است که بل صیغه واحد مذکر امر حاضر معروف است و مشتق از بوال که بمعنی شاشه
کردن است و اصلش اُبوُل بود پس … و تعلیل عل کردند بل شد و مارث صیغه واحد مذکر اسم فاعل است
از مصدر مرور که در اصل مارر بود پس میم و راء را ادغام کردند چنانکه در ذات و بل با فاعل خود
که ضمیر است جمله فعلیه شد و مارث منصوب برای جمله ندائی است و حرف ندا از آن محذوف یعنی
یا بل یا مارث و معنیش در عربی چنین است که شاش بکن ای گذرنده و در هندی … است که دشنام است
یعنی بُل فرج را میگویند و مار بمعنی بزن است امر از زدن اعنی فرج را بزن بزبرا تار ترکیبش چنین است
که بزبرا صیغه تثنیه مذکر غایب فعل ماضی است مشتق از بزبرة که مصدر رباعی است بر وزن فعللة
بمعنی بانگ زدن و در و ضمیر فاعل است و یا ضمیر متکلم مفعول به اوست پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه شد

و معنیش در زبان عربی این است که بانگ زدند مردان مرا و در زبان هندی چنین است که سخن نامفهوم گفت
آن یک مرد بجزک ثانی ترکیبش چنین است که بجزه بضم بای موحده و سکون جیم و رای مهمله افعی را
گویند که در بدن آدمی پیدا آید و آن کنایت از دمل باغده است و آن اینجا مبتدا واقع شده است
که مضاف است بسوی کاف مکسور که ضمیر واحد مونث حاضر است و ثانی صیغه اسم فاعل است
از مصدر نکلنو که بمعنی برآمدن است بمعنی بیرون آمدن است و خبر مبتدا است پس مبتدا با خبر خود جمله اسمیه شد
و معنیش در زبان عربی چنین است که دمل باغده تو برآینده است و در زبان هندی این است که بجزه
زن فرج سوخته را میگویند که کنایت از زن بدکاره است و کاف مکسور نهاده بمعنی اضافت میکند
ثانی پسر خر را میگویند یعنی تو پسر خر زن بدکاره هستی و آن در هندی از کلمات دشنام است برجاده
ترکیبش چنین است که بر صیغه واحد مذکر امر حاضر است مشتق از مصدر بور بمعنی آزمودن و تعلیل او
مانند تعلیل قل است که صیغه واحد مذکر امر حاضر است از قال یقول و در وی ضمیر فاعل مستتر و جار بضم
رای مهمله منادی است بمعنی همسایه و حرف ندا از اینجا محذوف است یعنی یا جار پس فعل با فاعل خود
که ضمیر است جمله فعلیه شد و معنیش در زبان عربی چنین است که بیازمای ای همسایه و در هندی ظاهر است
که بمعنی سوخته کس است و کنایت از دشنام است برجادوی ترکیبش چنین است که بر صیغه واحد
مذکر امر حاضر است مشتق از مصدر بور بمعنی آزمودن و تعلیل او مانند تعلیل قل است که صیغه واحد
مذکر امر حاضر است از قال یقول و در وی ضمیر فاعل مستتر است و جار بمعنی همسایه مفعول به او است
که مضاف است بسوی یای متکلم پس فعل با فاعل خود که ضمیر مستتر است جمله فعلیه گشت و معنیش
در زبان عربی چنین است که بیازمای همسایه مرا و در زبان هندی ظاهر است که این نام دشنام است بمعنی
سوخته کس که کنایت از زن بدکاره است و یای برجاری در زبان هندی علامت تانیث است
باب الخاء المعجمه خارن مای ترکیبش چنین است که خان صیغه واحد مذکر غایب فعل
ماضی معلوم است مشتق از مصدر خیانت و تعلیلش مانند تعلیل باع است و در وی ضمیر فاعلی مستتر است

و مار بمعنی آب مفعول به است که مضاف است بسوی یای متکلم پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه شد و معنیش در
زبان عربی اینست که خیانت کرد آن یک شخص آنچه مرا و در زبان هندی ظاهر است که شخص یکی
از اسمای نسوانی است و مای بمعنی یا در خانومالی ترکیبش چنین است که خانو صیغه جمع مذکر غائب است
فعل ماضی معلوم است مشتق از مصدر خیانت و تعلیلاتش بطریق تعلیل با … است و در وی ضمیر فاعل
پوشیده و مال مفعول به است که مضاف است بسوی یای متکلم پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه شد و معنیش
در زبان عربی اینست که خیانت کردند آن همه مردمان مال مرا و در زبان هندی ظاهر است که خانو
از اسمای رجال است و مالی نامهای زنان را میگویند باب الدال المهمله دُرْ دُرْ کیت دُرْ دُرْت
ترکیبش چنین است که دُر صیغه واحد مذکر امر حاضر است مشتق از مصدر دَوَران بمعنی گردیدن
و تعلیلاتش بطریق تعلیل قل است و در وی ضمیر فاعل پوشیده است و دُر دیگر را همین تعلیل است که
بجهت تاکید تکرار یافته و در وی نیز ضمیر فاعل پوشیده است و کیت صیغه مذکر حاضر ماضی معلوم است
از کاد یکاد بطریق مد و تعلیلاتش در کتب صرف مذکور است و در وی نیز ضمیر فاعل است باز دُر دیگر
نیز بطریق در سابق است و در وی هم ضمیر فاعل پوشیده است باز دُرْت صیغه واحد متکلم
ماضی معلوم است و در وی ضمیر فاعل است پس این همه فعلها با فاعلهای خود جمله فعلیه شد و معنیش
در زبان عربی این است که یکدیگر نزدیک شدی تو یکبار و یکبار دیگر هم و در زبان هندی ظاهر است
که دانکان این کلمات را بوقت خوابیدن طفلان میگویند و مضمونش این است که دور شو
دور شو ای سگ دور شو دور شو داوی داوی ترکیبش چنین است که داوی صیغه واحد
مذکر غائب ماضی معلوم است از مصدر مداواة بمعنی علاج کردن از باب مفاعله که در اصل داوی
بود یا را بالف بدل کردند بسبب تحرک او و انفتاح ما قبلش و در وی ضمیر فاعل پوشیده است
و دا بمعنی بیماری مفعول به اوست که مضاف است بسوی یای متکلم پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه شد
و معنیش در زبان عربی این است که علاج کرد بیماری مرا آن یکمرد و در هندی ظاهر است که
داوی شوهر دایه را میگویند و دائی دایه را میفهمند. دنه نانا ترکیبش چنین است که دنه نا

صیغه یکتنه مذکر غایب ماضی معلوم است از مصدر وتنانه بر وزن فعللة بمعنی سخن نامفهوم گفتن و در و ضمیر فاعل است
و نا یکی ضمیر جمع متکلم مفعول به اوست پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه شد و معنیش در زبان عربی این است
که سخن نامفهوم گفتند آن دو مرد آن ما را و در هندی بر زور و بر قوت شد آن یکمرد داتن خلیفه
ترکیبش چنین است که داتن صیغه واحد مذکر غایب فعل ماضی معلوم است مشتق از دین بالفتح که مصدر است
بمعنی وام دادن که در اصل دین بود و تعلیلش مانند تعلیل باع است و در و ضمیر فاعل پوشیده است
و خلیفه بمعنی پادشاه مفعول به اوست پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه شد و معنیش در عربی این است
که وام داد آن یکمرد پادشاه را و در هندی ظاهر است که داتن از اسمای ابدال است و خلیفه
مهتر است و ران را میگویند باب الراء رام صیتا ترکیبش چنین است که رام صیغه واحد مذکر
غایب فعل ماضی معلوم است مشتق از مصدر روم بالفتح که بمعنی جستن است و در اصل روم بود تعلیلش مانند
تعلیل قال است و در و ضمیر فاعل مستتر پوشیده است و صیتا بمعنی آوازه مفعول به اوست که در حالت وقف
تنوین او ساقط گردیده پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه گشت و معنیش در عربی چنین است که جست یعنی درخواست
و اراده کرد آن یکمرد آوازه را یعنی شهرت را و در هندی ظاهر است که رام نام یکی از اوتار هنود است و
صیتا نام زنش رام رام را ما ترکیبش چنین است که رام صیغه واحد مذکر غایب فعل ماضی معلوم است مشتق از مصدر روم
بفتح را مهمله بمعنی جستن و در و ضمیر فاعل پوشیده است و رام نام درختی است که مفعول به اوست پس فعل با فاعل
خود جمله فعلیه شد و معنیش در زبان عربی این است که جست آن یکمرد درخت رام را و در زبان هندی نیز
ظاهر است که رام نام راجه بود که هندوان او را بمنزله خود معبود و توقیت خوانند و طایفه خود بان طریق
میگویند که رام رام را ما راجا مهره ترکیبش چنین است که راجا صیغه واحد مذکر غایب فعل ماضی است مشتق از مصدر
مراجاة که باب مفاعله بمعنی امیدوار بودن است و در اصل راجو بود واو را الف بدل کردند بنا بر تحرکش و انفتاح
ما قبلش و مهره بالتحریک جمع ماهر است که فاعل فعل است و فاعل فعل هرگاه جمع و متصل بفعل باشد حاجت
بجمع کردن فعل ندارد پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه شد و معنیش در زبان عربی این است که امیدوار شدند
ماهران یعنی زیرکان و در زبان هندی ظاهر است که راجا بمعنی حاکم است و مهره قومی است و میگویند که مردمانش را

راجه

بر محفه است لیسیده بر دوش میکشیده وانرا سریر و نعطه را گرفته داده و در زبان هندوستان خطاب اعلی بود و یکی از نوکران حجور
که از ان قوم بود   سَامَرُوْا مصدر گذشته چنین است که سامروا صیغه جمع مذکر غایب فعل ماضی معروف است و وزن قالوا
مشتق از مصدر بُرُوم بفتح رای مهمله که معنی ... است و ... بعلت است و درو ضمیر فاعل است و مصر
که نام شهر است و غیر منصرف مفعول به او است که حبشیان همه دران شهر ... و در زبان هندی ... از
استعمال است و مصر نام قوم ... باب السین   سَوَا گذشته چنین است که لفظ سوا اسم الوقف
و مهموز اللام است و معنی ... و مضاف است بسوی نا که ضمیر جمع متکلم است و مفعول به را است که صیغه واحد امر حاضر
معروف است مشتق از مصدر ... بمعنی ... که در مضارع ... است بتعلیل ... شده و هرگاه از ان مضارع
امر حاضر خواستند علامت مضارع را که تاست حذف کردند و الف مبدله از یا که در اصل بود بسبب جزم امر ساقط کردند
... باقی ماند و درو ضمیر فاعل پوشیده است پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه شد و سوا با مضاف الیه خود مفعول به فعل است
که مقدم واقع شده بر فعل خود و معنیش در زبان عربی چنین است که ... ما را ببین و در زبان هندی ... است که
نزدیک را میگویند مگر آنکه در وقت عربی ... اظهار همزه ضرورت است   سِیْئَ گذشته چنین است
که سیئ صیغه واحد مذکر غایب فعل ماضی مجهول است مشتق از مصدر سوء که اجوف واوی و مهموز اللام است
از باب نَصَرَ و در اصل کلمه وی تعلیلات ... واقع شده و معنی سوء غمگین کردن است و در زبان ... بد ...
... که عبارت از درد رسیدن ... است کذا فی الصراح و مفعول ما لم یسم فاعله فعل مذکور است پس فعل مجهول
با مفعول ما لم یسم فاعله خود جمله فعلیه گردید و معنیش در زبان عربی این است که غمگین کرده شد ... و در زبان
هندی ... است که ... صیغه واحد ... غایب است ... از مصدر ... و در زبان
... بمعنی خاطر ... باب الشین المعجمة   شاهت بیده
گذشته چنین است که شاهت صیغه واحد مذکر غایب فعل ماضی معلوم است مشتق از مصدر ... بمعنی ...
از باب مفاعله و درو ضمیر فاعل پوشیده است و ... که ... را میگویند مفعول به فعل است
پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه شد و معنیش در زبان عربی این است که ... و در زبان
فارسی ... که ... را ... صیغه واحد غایب فعل ماضی است مشتق از مصدر ...
... باب الصاد المهملة ... است

بگشاید صیغه واحد مذکر غایب فعل مضارع معلوم است مشتق از مصدر گشادن الحروف بای ... را از باب ... ۱
کلید [illegible] ... صیغه ... است و در ... بالضم ... بعضی از ... تار فوقانی و آخر وی
و وقف ... مبدل گشته ... فعل ... فعل و فاعل خود جمله فعلیه شد و معنیش در زبان عربی
این است که ... از ... العنبر ... خود را حاصل کردند و در هندی ظاهر است که ...
را گویند که ... بضم نون و فتح عین ... صیغه تصغیر ثلاثی مجرد آن قسمی از ...
خوش آواز ... از ... که ... نهایت سرخ است ... بهر ... در
و آواز او را التعبیر ... این آیت قرآن مجید که ... فهم ... و مفید ... را ...
باب الکاف. کان ... چنین است که کان صیغه واحد مذکر غایب ماضی معلوم است الحروف یای
مشتق از مصدر الکون ... از باب نصر که در ... واقع و ... صیغه اسم فاعل مشتق
از مصدر ... از باب نصر و فاعل فعل مذکور است و ... رفع او ظاهر است
فعل با فاعل خود جمله فعلیه شد و معنیش در زبان عربی چنین است که ... آمد ...
... کرده و در زبان هندی ظاهر است که کان ... را گویند و ... که صیغه امر است
در فارسی مشتق از مصدر ... را ... کان ... چنین است که کان
صیغه واحد مذکر غایب فعل نفی معلوم است الحروف یای از باب ضرب مشتق از مصدر ... کرد
و در وی ضمیر فاعل ... و ... بالضم ... مفعول به او است که مضاف است بسوی یای متکلم پس فعل
با فاعل خود جمله فعلیه شد و معنیش در زبان عربی چنین است که ... و ... و در زبان
هندی نیز ظاهر است که کان صیغه مبالغه است ... و ... یای ... است یعنی
... کاسی یای ... چنین است که کاس بمعنی پیاله شراب است که اینجا مبتدا واقع شده و مضاف
است بسوی یای متکلم و یای ... خبر او است که این هم ... بسوی یای متکلم پس مبتدا با خبر جمله اسمیه شد
و معنیش در زبان عربی چنین است که پیاله شراب من ... من است ... این است که از پیاله شراب مراد
... حاصل ... یا ... پیاله شراب که ... است که از آن ... میکرد و در زبان هندی ...

کا سیچی بابای کتابی از آسمان نزول است و بابای نیز معنی بای فی و نیز از زبان خویش فارغ به علت مبتدا است کالا
برتر کیار ترکیبش چنین است که کالا صیغه تثنیه مذکر غایب ماضی است از باب ضرب که در وی تعلیل یا عا
واقع شده مشتق از مصدر کیل بمعنی تاش کردن و در وی ضمیر فاعل است و برتر بالضم و تشدید الرای المهمله بمعنی
گندم مفعول به او است که مضاف است بسوی کیار که جمع کبیر است بمعنی بزرگان پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه گشت
و معنیش در زبان عربی چنین است که بماش کردند آنها در مردم گندم بزرگان را و در هندی ظاهر است که کالا
بمعنی سیاه است و بر بمعنی فرج زن و بار بمعنی موی و مکسوف علامت اضافت است در زبان هندی یعنی
سیاه موی فرج زن کان بی اماک ترکیبش چنین است که کان فعل ناقص است و با حرف جار و اماک مجرور را
که با متعلق خود که لفظ ثابت است خبر او است مقدم بر اسم او که اماک است پس کان فعل ناقص با اسم و خبر خود
جمله فعلیه شد و معنیش در زبان عربی چنین است که بود امان ثابت من و در هندی ظاهر است که کان با اظهار
نون که در آخرش است بمعنی چشم است که بعربیش العور گویند ولی در زبان هندی کلمه نفی است و لفظ
امان بمعنی معبر که در عربی مستعمل است و در هندی نیز مستعمل گشته یعنی مرد یک چشم را امان نیست کدوال
ترکیبش چنین است که کدّ واصیغه جمع مذکر غایب ماضی معلوم است مضاعف مشتق از مصدر کدّ بتشدید دال
دال بمعنی کشیدن که در وی تعلیلات نحو واقع شده و در وی ضمیر فاعل است پس این فعل با فاعل خود جمله
فعلیه گشت و ال بکسر صیغه واحد مذکر امر حاضر است لفیف مفروق از مصدر ولی بمعنی نزدیک شدن
از باب حسب که در وی تعلیلات واقع شده و در وی نیز ضمیر فاعل است پس این فعل با فاعل خود
جمله فعلیه شد و معنیش در زبان عربی این است که رنج کشیدند آن مردان غایب یعنی عاشق نزدیک شو
تو و این خطاب بمعشوق است و در زبان هندی ظاهر است که کدو شد به دال فریع را گویند
و در زبان فارسی بتصحیف دال مهمله ... و در زبان هندی بمعنی بگیر است صیغه امر حاضر است
از مصدر گرفتن یعنی کدو بگیر و این کلمات در هندوستان کنایت از دشنام است ... ترکیبش
چنین است که کلّوا انتم بدلالم صیغه جمع مذکر غایب ماضی معلوم است مضاعف مشتق از مصدر کلالت
بمعنی مانده شدند که در وی تعلیلات نحو واقع شده و ضمیر فاعل در وی است پس فعل با فاعل خود
جمله فعلیه گشت و معنیش در زبان عربی اینکه مانده شدند آن مردان غایب و در زبان هندی ظاهر است که کلو از

اسم از حال است که کو دو می گت ترکیبش چنین است که ادوی صیغه واحد موقت افعل التفضیل بمعنی انکاره
مشتق از مصدر کودا صفت وادو بمعنی کار کردن که مفعول به است مقدم بر فعل عامل خود و گت
صیغه واحد مذکر حاضر ماضی مجهول است مشتق از مصدر گود که بمعنی نزدیک شدن هم آمده واو اولا در
تعلیلات قلیلت واقع شده و او ثانی ثم پس گدت شد بعد از آن دال مهمله بسبب قرب مخرج تا تا ابدال
گشته مدغم گردیده و در وی ضمیر فاعل است پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه شد و معنیش در زبان عربی انت
که نزدیک شدی تو زن مکاره را او در زبان هندی ظاهر است که کو دو می گت بمعنی [illegible] است که در زبان فارسی
صیغه واحد ماضی است مشتق از مصدر [illegible] و گت [illegible] را میگویند باب اللام

تو رای ل ترکیبش چنین است که تو بمعنی اگر حرف شرط است و رای صیغه واحد مذکر غایب فعل ماضی
معلوم است [illegible] و ناقص یایی مشتق از مصدر رویت بمعنی دیدن من باب فتح که در لام کلمه اش
تعلیل [illegible] واقع شده و در وی ضمیر فاعل پوشیده است پس فعل با فاعل خود جمله فعلیه گشته شرط شد و ل که لام مکسور است
صیغه واحد مذکر امر حاضر است مشتق از مصدر ولی بمعنی نزدیک شدن [illegible] مفروق من باب حسب که در و تعلیلات واقع
شده و در وی نیز ضمیر فاعل پوشیده است پس این فعل نیز با فاعل خود جمله فعلیه شده جزا شرط شده جمله شرطیه گردید معنیش
در زبان عربی این است که مگر دیدی ان تکلم و غایب را عبارت از عاشق است نزدیک شو تو و این خطاب بمعشوق است و در زبان
هندی ظاهر است که تو را [illegible] بمعنی [illegible] که عین کلمه است بمعنی [illegible] ولی [illegible] لام مکسور است بمعنی [illegible] صیغه واحد
امر حاضر است در زبان فارسی مشتق [illegible] از مصدر [illegible] بمعنی [illegible] و این هم از جمله [illegible] لی لام ترکیبش چنین است
که لام حرف جار است و یا متکلم که [illegible] است مجرور است پس جار با مجرور متعلق فعل لام است که بعد او مذکور است و تقدیم
بر متعلق [illegible] است و لام صیغه واحد مذکر غایب فعل ماضی معلوم است مشتق از مصدر لوم [illegible] بمعنی ملامت که اینجا
کنایت از [illegible] است من باب نصر و در عین کلمه اش تعلیلات قال واقع شده و ضمیر فاعل در وی پوشیده است پس فعل با فاعل
خود جمله فعلیه گشت و معنیش در زبان عربی این است که ملامت کرد یعنی [illegible] و ان تکلم و غایب را این و تقدیم
لام بلام [illegible] والا لام متعدی بنفسه است و در زبان هندی ظاهر است که [illegible] که [illegible]
فرو [illegible] را [illegible] جمع [illegible] و خریداران را [illegible] با آماده خرید [illegible] و [illegible]
فرنگیان [illegible] شده اند و [illegible] از [illegible] و [illegible] معلوم است [illegible]

مارنا ترکیبش چنین است که ما حرف نفی است و رنا صیغهٔ واحد مذکر غایب فعل ماضی معلوم است مشتق از مصدر رمی
ناقص یائی بمعنی تیر انداختن است من باب ضرب که لام کلمه اش یا است بالف مبدل گشته بحرکتش و انفتاح ما قبلش ... و در رسم
خلاف واقع شده زیرا که الف مبدله از یا را بصورت یا می‌نویسند و در وی ضمیر فاعل پوشیده است پس فعل با فاعل
خود جملهٔ فعلیه گشت و در صیغهٔ واحد مذکر امر حاضر مشتق از ... است مهموز العین و ناقص یائی که بعد تعلیلات و تلفظ
برای معروف مانده و در وی نیز ضمیر فاعل پوشیده است پس این فعل با فاعل خود جملهٔ فعلیه گشت و معنیش در زبان عربی
این است که تیر بینداخت آن یک مرد غایب ... و در زبان هندی نیز ظاهر است که بمعنی تیر زن تیر زن است و تکرار از
جهت تاکید است موصلک مار ترکیبش چنین است که موصل بفتح صاد مهمله صیغهٔ اسم مفعول است مشتق از مصدر ایصال
بر وزن افعال بمعنی رسیدن که مبتدا و مضاف است بسوی کاف مکسور که ضمیر مؤنث حاضر است و مار صیغهٔ اسم فاعل
مشتق از مصدر مرور مضاعف بمعنی گذشتن که در وی ادغام واقع شده مانند ذاب و بسبب وقف ساکن شده
خبر او است پس مبتدا با خبر خود جملهٔ اسمیه گشت و معنیش در زبان عربی این است که رسانندهٔ تو گذرنده است
یعنی شخصی را که تو رسانیدی پس گذر کننده است ... و در زبان هندی ظاهر است که موصل و دستهٔ کلان چوب را
میگویند که بآن غلها را میکوبند و کاف مکسور علامت اضافت است در آن زبان و مار بمعنی زدن است
که حاصل مصدر زدن است و در زبان هندی ضابطه است که مضاف الیه را مقدم میدارند بر مضاف و در آخر
مضاف الیه کاف مکسور را علامت اضافت است در آن زبان زیاده میکنند و حاصل معنیش ضرب دستهٔ کلان
چوب است باب النون نار ناری ترکیبش چنین است که نار صیغهٔ واحد مذکر غایب فعل ماضی معلوم است اجوف واوی
مشتق از مصدر نور بمعنی روشن شدن من باب نصر که در وی تعلیلات ... واقع شد و نار بمعنی آتش که مضاف است بسوی
یای متکلم فاعل او است پس فعل با فاعل خود جملهٔ فعلیه گشت و معنیش در زبان عربی این است که روشن شد آتش من
و در زبان هندی ظاهر است که نار زن را میگویند و ناری جمع ... بمعنی زن آمده و هم بمعنی ... خورد نال ناگی
ترکیبش چنین است که نال صیغهٔ واحد مذکر غایب فعل ماضی معلوم است مشتق از مصدر نول بمعنی عطا دادن ... در وی تعلیل
قال واقع شده و نال بمعنی ... مضاف است بسوی یای متکلم فاعل او است پس ... با فاعل خود جملهٔ فعلیه شد
و معنیش در زبان عربی این است که عطا داد مرا ... مطلق است و در زبان هندی ظاهر است
که نال بفتح لام ... چوب کلان را گویند و ... خورد را گویند ... تغمیح
ترکیبش چنین است که ... بمعنی ... مبتدا است مضاف بسوی یای متکلم و کاف تشبیه جار است و ...
ضعیف ... مجرور او ... موقوف خوانده میشود پس جار با مجرور خود متعلق بثابت شده
خبر مبتدا مذکور گشت و مبتدا با خبر جملهٔ اسمیه شد و معنیش در زبان عربی این است که ... مثل ... نبات

و در زبان هندی ظاهر است که تبنی مع یای تحتانیه بمعنی بنت ابنت مضاف الیه لفظ تقیع(?) بمعنی پدر یا مادر است که بمحاوره زبان هند

متداول گشته بر ترکیب مضاف خود و کاف مفتوح در زبان هند علامت اضافت است یعنی پدر یا مادر بنت ابنت یعنی

بیای تحتانی ترکیبش چنین است که نعش(?) صیغه جمع متکلم فعل مضارع معلوم است ناقص یائی از باب ضرب مشتق از مصدر

غایت بمعنی قصد کردن و حرف یای تحتانیه لام کلمه است بسبب ثقل ضمه ساکن گشته و از اینجا باعتبار لفظ مبتدا است

کاف تشبیه جار است و ابنی(?) هم صیغه جمع متکلم فعل مضارع معلوم است مهموز فا ناقص یائی از باب ضرب

مشتق از مصدر اتیان بمعنی آمدن که اینجا باعتبار لفظ مجرور جار است پس جار با مجرور خود متعلق ثابت گشته

خبر مبتدا مذکور شده و مبتدا با خبر خود جمله اسمیه گشت و معنیش مگر ما نیز یا غربی ابنی است که لفظ نعش مانند

لفظ تالی است از جهت وزن صیغه جرا هم هر دو و لفظ صیغه جمع متکلم فعل مضارع معلوم آید و در زبان

هندی ظاهر است که نعش(?) یا در ما در راکو شنده مضاف الیه مقدم است بر مضاف خود بر تالی است بمعنی

ابن البنت چنانکه محاوره هند از است و کاف مفتوح علامت اضافت است و در آن زبان اهل الدار(?)

مضاف الیها شده یعنی ابن البنت مادر یا در توئی و دوئی ترکیبش است که نون بمعنی مای مبتدا آمده

بون یار متکلم و دولی هر چند معنی دارد و در اینجا بمعنی فرق است خبر اوست او مضاف است او بسوی

یای متکلم پس مبتدا با مذکور با خبر خود جمله اسمیه شد و معنیش در زبان عربی انی است که ما بیش از دو یک

من است و در زبان هندی ظاهر است با تونی یای تحتانیه در آخر بمعنی الف است و دوئی بمعنی دو

و این کتابت از غلط است باب الالف خبر از ... ترکیبش چنین است که حرا صیغه واحد مذکر

غایب فعل ماضی معلوم است ناقص واوی من باب نصر مشتق از مصدر زجر(?) و بمعنی بعضا زدن که درد

صیغه بپوسیده است و زکل بفتح رای مهمله و کسر های ... صیغه صفت است بمعنی اسب است که کوش

مفعول به فعال مذکور است که در حالت وقف الف علامت نصب که در آخر او است با لام تحتانیه

صیغه ... پس فعل مذکور با فاعل خود جمله فعلیه گشت و معنیش در زبان عربی انی است که

ال ... غایب اسپ است کوش را و در زبان هندی ظاهر است که ... زکو بید و

منع الف ... موصوف اوست ... صفت ...

